چالش
داود طالبی



اعتراضات فرانسه بحران آموزش یا مشروعیت؟

اعتراضات فرانسه به بحران در نظام آموزشی، چیزی فراتر از کمبود نیروی انسانی یا فرسودگی مدارس است زیرا آموزش عمومی بخشی از قرارداد اجتماعی و اعتراض به آن، پرسشی درباره عدالت، کارآمدی دولت و اعتبار وعده‌های نظام سیاسی است که قرار بوده آموزش عمومی را وسیله‌ای برای کاهش فاصله‌های طبقاتی، تقویت شهروندی و امکان پیشرفت برای نسل‌های بعد تبدیل کند

اعتراض‌های خیابانی فرانسه بار دیگر پرسشی قدیمی را پیش روی دولت این کشور قرار داده؛ دولتی که خود را مدافع برابری، آزادی و فرصت‌های برابر می‌داند تا چه اندازه می‌تواند از عهده تأمین ابتدایی‌ترین خدمات عمومی برآید؟ این بار، برخلاف موج‌های اعتراضی که با اصلاحات بازنشستگی، افزایش هزینه زندگی یا تغییرات بازار کار آغاز شدند، مدارس به کانون نارضایتی تبدیل شده‌اند. دانش‌آموزانی که باید در کلاس درس برای آینده آماده شوند، در خیابان از شرایطی اعتراض می‌کنند که به اعتقاد آنان، همان آینده را محدود کرده است. کمبود معلم، کلاس‌های شلوغ، فرسودگی ساختمان‌های مدارس و کیفیت نامناسب محیط آموزشی از محورهای اصلی اعتراض‌هاست. دولت از اعزام ۳ هزار معلم جایگزین و بررسی برخی اصلاحات سخن گفته، اما معترضان این وعده‌ها را برای پاسخ‌گویی به مشکلات انباشته شده کافی نمی‌دانند. در نگاه نخست، این ماجرا بحرانی در نظام آموزشی فرانسه است. اما تقلیل آن به کمبود نیروی انسانی یا فرسودگی مدارس، بخش مهم‌تری از مسئله را نادیده می‌گیرد. آموزش عمومی در فرانسه یک خدمت دولتی نیست. بخشی از قرارداد اجتماعی این کشور است. وعده اصلی آن است که موقعیت اجتماعی و فرصت‌های زندگی افراد نباید کاملاً به ثروت خانواده، محل تولد یا طبقه اجتماعی آنان وابسته باشد. وقتی دانش‌آموزان احساس می‌کنند مدرسه دیگر چنین فرصتی را فراهم نمی‌کند، اعتراض آنان به تدریج به پرسشی درباره عدالت، کارآمدی دولت و اعتبار وعده‌های نظام سیاسی تبدیل می‌شود. اهمیت این اعتراض‌ها در همین نقطه قرار دارد. آیا فرانسه فقط با بحرانی در آموزش مواجه است یا نشانه‌هایی از شکاف عمیق‌تر میان انتظارات جامعه و توانایی نهادهای سیاسی برای پاسخ‌گویی به آن دیده می‌شود؟ پاسخ به این پرسش، نه فقط برای آینده سیاست داخلی فرانسه، بلکه برای اتحادیه اروپایی که پاریس یکی از مهم‌ترین بازیگران آن است، اهمیت دارد.

فروریختن وعده برابری

مدرسه در سنت جمهوریخواهانه فرانسه جایگاهی فراتر از انتقال دانش دارد. قرار بود آموزش عمومی وسیله‌ای برای کاهش فاصله‌های طبقاتی، تقویت شهروندی و فراهم کردن امکان پیشرفت برای نسل‌های بعد باشد. از این منظر، اعتراض به کیفیت مدارس را نمی‌توان مطالبه‌ای صنفی یا واکنشی مقطعی به تصمیم‌های وزارت آموزش دانست. این اعتراض‌ها به شکلی از نارضایتی اشاره دارند که در آن، شهروندان میان وعده‌های رسمی و تجربه روزمره خود فاصله‌ای فزاینده احساس می‌کنند. مشکل نیز تنها به وضعیت ساختمان‌ها یا تعداد معلمان محدود نیست. مسئله این است که آیا مدرسه همچنان می‌تواند به خانواده‌ها اطمینان دهد که فرزندان‌شان، صرف‌نظر از موقعیت اقتصادی و اجتماعی، فرصت مناسبی برای یادگیری و پیشرفت خواهند داشت. هنگامی که کیفیت آموزش به محل سکونت، امکانات خانواده یا توانایی استفاده از مسیرهای جایگزین وابسته‌تر شود، نابرابری از بیرون نظام آموزشی به درون آن منتقل می‌شود. در چنین وضعی، مدرسه به جای آنکه شکاف‌های اجتماعی را کاهش دهد، ممکن است به بازتولید آنها کمک کند. سیاست عمومی زمانی مشروعیت خود را در زندگی روزمره حفظ می‌کند که شهروندان نتیجه آن را لمس کنند، نه اینکه فقط درباره آن بشنوند.

اروپای قدرتمند در جهان، دولت‌های شکننده در خانه

بحران آموزش فرانسه در زمانی رخ می‌دهد که دولت این کشور با محدودیت‌های جدی مالی روبه‌روست. کمیسیون اروپا در پیش‌بینی اقتصادی خود در می ۲۰۲۶، کسری بودجه فرانسه را برای همان سال حدود ۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی و نسبت بدهی عمومی را ۱/۱۱۸ درصد برآورد کرده بود. صندوق بین‌المللی پول نیز در ارزیابی سال ۲۰۲۶ خود بر دشواری کاهش کسری بودجه در شرایطی تأکید کرده که نیازهای جدید هزینه‌ای، از جمله افزایش مخارج دفاعی، باید هم‌زمان با تلاش برای مهار بدهی تأمین شوند. این ارقام نشان می‌دهند که دولت فرانسه با مسئله‌ای واقعی درباره منابع و اولویت‌های عمومی روبه‌روست. اما به تنهایی اثبات نمی‌کنند که افزایش هزینه‌های دفاعی علت مستقیم مشکلات مدارس است. در همین جا پیوند اعتراض‌های داخلی با سیاست خارجی و آینده اتحادیه اروپا شکل می‌گیرد. فرانسه یکی از مهم‌ترین قدرت‌های نظامی و دیپلماتیک اروپاست و در مباحث مربوط به دفاع مشترک، جنگ اوکراین، روابط فراآتلانتیکی و استقلال راهبردی اروپا نقش برجسته‌ای دارد. پاریس می‌خواهد اروپا در جهانی که رقابت قدرت‌های بزرگ تشدید شده، وابستگی کمتری به دیگران داشته باشد و توان بیشتری برای حفاظت از منافع خود پیدا کند. اما استقلال راهبردی تنها با افزایش بودجه نظامی، خرید تجهیزات یا اعلام مواضع دیپلماتیک به دست نمی‌آید. این هدف به اقتصاد باثبات، ظرفیت مالی دولت و حدی از توافق اجتماعی درباره اولویت‌های کشور نیاز دارد.

دولت‌ها نمی‌توانند برای همیشه میان سیاست خارجی و تعهدات اجتماعی خود دیواری نفوذناپذیر بکشند. افزایش هزینه‌های دفاعی ممکن است از نگاه دولت‌ها پاسخی ضروری به محیط امنیتی باشد. در مقابل، خانواده‌ها و دانش‌آموزان نیز ممکن است بپرسند چرا برای برخی اولویت‌ها منابع بیشتری پیدا می‌شود، اما رفع مشکلات مدارس همچنان با تأخیر مواجه است. این دو مطالبه لزوماً متناقض نیستند و دولت می‌تواند برای هر دو برنامه داشته باشد. بااین حال، وقتی منابع عمومی محدود است، انتخاب‌ها باید توضیح داده شوند و هزینه‌های آنها به‌گونه‌ای توزیع شوند که بخش‌هایی از جامعه احساس نکنند سهم‌شان از امنیت و آینده کمتر از دیگران است. این مسئله برای اتحادیه اروپا نیز فراتر از مرزهای فرانسه اهمیت دارد. اتحادیه از یک سو خواهان افزایش توان دفاعی، تقویت رقابت‌پذیری اقتصادی و کاهش آسیب‌پذیری در برابر بحران‌های خارجی است. از سوی دیگر، بسیاری از دولت‌های عضو با فشار بدهی، رشد محدود و مطالبات فزاینده برای حفظ خدمات عمومی مواجه‌اند. اگر پاسخ به این چالش‌ها عمدتاً بر کاهش هزینه‌ها و محدودکردن سرمایه‌گذاری اجتماعی تکیه کند، ممکن است هزینه سیاسی آن در قالب نارضایتی عمومی و تضعیف اعتماد به احزاب جریان اصلی ظاهر شود. در چنین شرایطی، نیروهایی که خواهان تغییر جهت سیاست‌های اروپایی‌اند، فرصت بیشتری برای تبدیل نارضایتی‌های اجتماعی به منازعات سیاسی گسترده‌تر پیدا می‌کنند. هرچند مسیر این تحولات در هر کشور به شرایط داخلی و رقابت‌های سیاسی خاص آن وابسته است.

از این منظر، اعتراض‌های فرانسه آزمونی برای مفهوم استقلال راهبردی اروپا نیز به شمار می‌روند. قدرت خارجی زمانی پایدارتر است که با رضایت و پشتیبانی اجتماعی در داخل همراه باشد. اگر دولت‌ها از شهروندان بخواهند هزینه‌های بیشتری برای دفاع، امنیت و رقابت جهانی بپذیرند، باید بتوانند توضیح دهند که این اولویت‌ها چگونه با آموزش باکیفیت، فرصت‌های برابر و امنیت اقتصادی زندگی روزمره پیوند می‌خورند. سیاست خارجی نمی‌تواند جایگزین سیاست اجتماعی شود و موفقیت دیپلماتیک نیز به‌تنهایی شکاف میان دولت و جامعه را ترمیم نمی‌کند. فرانسه البته تنها کشور اروپایی نیست که با چنین تعارضی مواجه شده است. بحث درباره هزینه‌های دفاعی، قواعد مالی اتحادیه، بدهی عمومی و آینده خدمات رفاهی در کشورهای مختلف اروپا جریان دارد. با این حال، جایگاه فرانسه باعث می‌شود تحولات داخلی آن پیامدهایی فراتر از مرزهایش داشته باشد. هرچه دولت در داخل با دشواری بیشتری برای جلب اعتماد و ایجاد توافق بر سر اولویت‌های بودجه‌ای روبه‌رو شود، اجرای برنامه‌های بلندپروازانه اروپایی نیز به ملاحظات سیاسی بیشتری وابسته خواهد شد.

در نهایت، اعتراض‌های دانش‌آموزان فرانسه را نمی‌توان به مسئله‌ای محدود در مدیریت مدارس تقلیل داد. این اعتراض‌ها پرسشی بنیادین را پیش می‌کشند که آیا دولت هنوز می‌تواند میان وعده‌های اجتماعی، محدودیت‌های اقتصادی و اهداف راهبردی خود توازن برقرار کند؟ پاسخ به این پرسش برای آینده فرانسه و اتحادیه اروپا تعیین‌کننده خواهد بود. اروپا می‌خواهد در جهان قدرتی مستقل‌تر باشد، اما استقلال راهبردی تنها به توانایی دفاع از مرزها و منافع خارجی وابسته نیست. این استقلال همچنین به توانایی حفظ اعتماد شهروندان و تضمین آن بستگی دارد که نسل جوان، آینده خود را در نهادهای عمومی قابل تصور بداند. قدرتی که در خارج به دنبال استقلال است، اگر در داخل نتواند درباره معنای عدالت و فرصت برابر اقناع ایجاد کند، ناگزیر با محدودیت‌هایی روبه‌رو خواهد شد که هیچ راهبرد دفاعی به تنهایی قادر به رفع آنها نیست.

چشم‌انداز
احسان شیخون

اقتصاد جهانی در منگنه سیاست خارجی تهاجمی

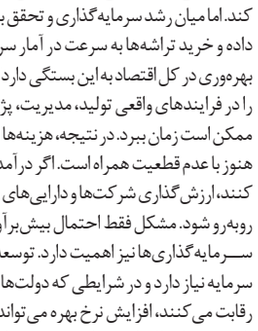

اقتصاد جهانی امروز با سه فشار روبه‌روست که در نگاه نخست به حوزه‌های متفاوتی تعلق دارند. بدهی‌های فزاینده دولت‌ها، سرمایه‌گذاری عظیم در هوش مصنوعی و پیامدهای اقتصادی جنگ و تنش‌های ژئوپلیتیکی. اما مسئله اصلی هم‌زمانی این سه روند نیست، بلکه این سه روند در نقطه‌ای به هم می‌رسند که توان دولت‌ها برای تأمین مالی، ظرفیت شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری و امکان اقتصاد جهانی برای تحمل شوک‌های تازه را تحت فشار قرار می‌دهد. آنچه این تصویر را پیچیده‌تر می‌کند، نقش سیاست خارجی تهاجمی در پیوند دادن این فشارهاست. سیاست خارجی‌ای که بر تهدید نظامی، گسترش تحریم‌ها، تشدید رقابت راهبردی و نمایش مداوم قدرت تکیه دارد، هزینه‌های خود را به مرزهای میدان درگیری محدود نمی‌کند. پیامدهای آن می‌تواند به قیمت انرژی، مسیرهای حمل‌ونقل، هزینه بیمه و تجارت، نرخ بهره و در نهایت بودجه خانوارها منتقل شود. در چنین شرایطی، اقتصاد جهانی نه فقط هزینه مستقیم جنگ، بلکه هزینه نااطمینانی دائمی درباره جنگ بعدی را نیز می‌پردازد.

بازگشت هزینه قدرت به اقتصاد

در سیاستگذاری خارجی، قدرت نظامی و فشار اقتصادی اغلب ابزارهایی برای دستیابی به اهداف راهبردی معرفی می‌شوند. با این حال، فاصله میان هدف سیاسی و پیامد اقتصادی همیشه به اندازه‌ای نیست که تصمیم‌گیرندگان تصور می‌کنند. حمله نظامی، تهدید به گسترش درگیری، تحریم‌های فراگیر یا محدودکردن مسیرهای تجارت ممکن است در کوتاه‌مدت اهرم فشار ایجاد کند، اما هم‌زمان هزینه‌هایی را به اقتصادهای درگیر و حتی کشورهایی تحمیل می‌کند که مستقیماً در جنگ حضور ندارند. انرژی، حمل‌ونقل دریایی و بازارهای مالی از نخستین کانال‌هایی هستند که این هزینه‌ها از آنها عبور می‌کنند. درگیری‌های خاورمیانه نمونه روشنی از این سازوکارند. اختلال در عرضه انرژی و نگرانی از امنیت انتقال نفت و گاز، قیمت‌ها را بالا می‌برد و فشار تورمی را به اقتصادهایی منتقل می‌کند که شاید هیچ نقشی در آغاز درگیری نداشته‌اند. افزایش قیمت انرژی نیز فقط به معنای گران‌تر شدن سوخت نیست. هزینه تولید، حمل‌ونقل، مواد اولیه و خدمات را افزایش می‌دهد و قدرت خرید مصرف‌کنندگان را کاهش می‌دهد. بانک‌های مرکزی در چنین وضعیتی با انتخاب دشواری روبه‌رو می‌شوند: اگر برای مهار تورم نرخ بهره را بالا نگه دارند، تأمین مالی برای دولت‌ها و شرکت‌ها گران‌تر می‌شود؛ اگر سیاست پولی را تسهیل کنند، خطر ماندگاری تورم افزایش می‌یابد. این همان نقطه‌ای است که سیاست خارجی به مسئله‌ای در قلب اقتصاد داخلی تبدیل می‌شود. دولت‌ها ممکن است جنگ یا فشار نظامی را برای حفظ امنیت، بازدارندگی یا برتری راهبردی ضروری بدانند، اما هزینه‌های آن در قالب افزایش مخارج دفاعی، نیاز بیشتر به استقراض و کاهش فضای بودجه‌ای برای خدمات عمومی ظاهر می‌شود. اگر هم‌زمان درآمدهای دولت تحت فشار باشد و هزینه بهره بدهی افزایش یابد، انتخاب میان دفاع، زیرساخت، آموزش، سلامت و حمایت اجتماعی دشوارتر خواهد شد. در شرایط محدودیت مالی، هر اولویت تازه هزینه فرصت دارد و سیاست خارجی تهاجمی این محدودیت را تشدید می‌کند. در این میان، سیاست خارجی تهاجمی فقط از مسیر جنگ مستقیم اثر نمی‌گذارد. رقابت بر سر زنجیره‌های تأمین، محدودیت‌های صادراتی، تحریم‌ها و تلاش برای کنترل فناوری‌های راهبردی نیز می‌توانند هزینه تولید را بالا ببرند و تصمیم‌های سرمایه‌گذاری را از منطق اقتصادی دور کنند. شرکت‌ها برای کاهش ریسک ممکن است تولید را به مناطق دیگر منتقل کنند، ذخایر بیشتری نگه دارند یا تأمین‌کنندگان جایگزین پیدا کنند. چنین اقداماتی گاهی برای تاب‌آوری ضروری‌اند، اما رایگان نیستند. اقتصادی که پیش‌تر بر بهره‌وری، تقسیم کار بین‌المللی و دسترسی به بازارهای گسترده تکیه داشت، ممکن است بخشی از منابع خود را صرف مدیریت مخاطراتی کند که از رقابت سیاسی و امنیتی قدرت‌ها ناشی می‌شوند. پارادوکس ماجرا این است که دولت‌ها برای افزایش امنیت و استقلال راهبردی، به سیاست‌هایی روی می‌آورند که گاه نااطمینانی اقتصادی را بیشتر می‌کند. اگر این نااطمینانی به افزایش قیمت انرژی، نرخ بهره و هزینه تجارت منجر شود، توان اقتصادی لازم برای تأمین همان اهداف راهبردی نیز محدودتر خواهد شد. به این ترتیب، هزینه قدرت می‌تواند به خود قدرت بازگردد، نه با شکست نظامی یا عقب‌نشینی سیاسی، بلکه از مسیر فرسایش منابع مالی، فشار بر مصرف‌کنندگان و دشوارتر شدن حفظ رشد پایدار.

هوش مصنوعی در سایه بدهی قدرت‌ها

در سوی دیگر این معادله، هوش مصنوعی به یکی از مهم‌ترین منابع امید به رشد اقتصادی تبدیل شده است. سرمایه‌گذاری در مراکز داده، تراشه‌ها، زیرساخت‌های پردازشی و خدمات مبتنی بر هوش مصنوعی، تقاضای بزرگی برای سرمایه و انرژی ایجاد کرده و به فعالیت اقتصادی در برخی بخش‌ها شتاب بخشیده است. در شرایطی که جنگ و شوک‌های انرژی، رشد جهانی را تهدید می‌کنند، این موج سرمایه‌گذاری می‌تواند بخشی از فشار را جبران کند. اما میان رشد سرمایه‌گذاری و تحقق بهره‌وری پایدار فاصله وجود دارد. ساخت مراکز داده و خرید تراشه‌ها به سرعت در آمار سرمایه‌گذاری ظاهر می‌شود. در مقابل، افزایش بهره‌وری در کل اقتصاد به این بستگی دارد که بنگاه‌ها تا چه اندازه بتوانند هوش مصنوعی را در فرایندهای واقعی تولید، مدیریت، پژوهش و ارائه خدمات به کار بگیرند. این تغییر ممکن است زمان ببرد. در نتیجه، هزینه‌ها امروز قطعی‌اند، اما اندازه و زمان بازده اقتصادی هنوز با عدم قطعیت همراه است. اگر درآمدهای آینده نتوانند انتظارات کنونی را برآورده کنند، ارزش‌گذاری شرکت‌ها و دارایی‌های مرتبط با هوش مصنوعی ممکن است با اصلاح روبه‌رو شود. مشکل فقط احتمال بیش‌برآورد شدن بازده نیست. مسئله تأمین مالی این سرمایه‌گذاری‌ها نیز اهمیت دارد. توسعه زیرساخت هوش مصنوعی به منابع عظیم سرمایه نیاز دارد و در شرایطی که دولت‌ها و شرکت‌ها هم‌زمان برای جذب منابع مالی رقابت می‌کنند، افزایش نرخ بهره می‌تواند پروژه‌های پرهزینه را آسیب‌پذیرتر کند. اگر بازده مورد انتظار پایین‌تر از پیش‌بینی‌ها باشد، شرکت‌ها ممکن است سرمایه‌گذاری را کاهش دهند و بازارهای مالی نیز در ارزیابی ریسک بازنگری کنند. در چنین وضعیتی، افت ارزش دارایی‌ها می‌تواند از حوزه فناوری فراتر رود. به ویژه اگر تأمین مالی پروژه‌ها بر بدهی، تعهدات بلندمدت یا ساختارهای پیچیده اعتباری متکی باشد. پیوند هوش مصنوعی با سیاست خارجی نیز از همین‌جا آشکار می‌شود. قدرت‌های بزرگ، این فناوری را بازاری تازه برای کسب سود نمی‌بینند. آن را بخشی از رقابت بر سر توان نظامی، اطلاعاتی، صنعتی و اقتصادی آینده می‌دانند. این رقابت می‌تواند سرمایه‌گذاری و نوآوری را سرعت ببخشد، اما در عین حال، دولت‌ها را به تخصیص منابع بیشتر برای زیرساخت‌های راهبردی، امنیت فناوری و ظرفیت‌های دفاعی سوق دهد. محدودیت صادرات تراشه، رقابت برای دسترسی به مواد اولیه و تلاش برای کنترل زنجیره تأمین نیز می‌تواند هزینه‌ها را افزایش دهد. به این معنا، هوش مصنوعی هم بخشی از پاسخ اقتصاد جهانی به بحران رشد است و هم یکی از عرصه‌هایی که رقابت ژئوپلیتیکی در آن فشارهای تازه‌ای ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، هوش مصنوعی به انرژی و زیرساخت فیزیکی وابسته است. مراکز داده به برق پایدار، شبکه انتقال مناسب، تجهیزات و سرمایه‌گذاری بلندمدت نیاز دارند. بنابراین، اقتصاد دیجیتال آن‌قدرها هم از شوک‌های جهان مادی مستقل نیست که گاهی تصور می‌شود. جنگی که عرضه انرژی را مختل می‌کند یا نااطمینانی در مسیرهای انتقال ایجاد می‌کند، می‌تواند هزینه فعالیت زیرساخت‌های دیجیتال را هم بالا ببرد. در اینجا سه فشار به یکدیگر می‌رسند، دولت‌های بدهکار باید هزینه‌های جاری و راهبردی خود را تأمین کنند؛ شرکت‌های فناوری برای ساخت زیرساخت‌های آینده به سرمایه و انرژی بیشتری نیاز دارند و سیاست خارجی پرتنش، شرایط تأمین هر دو را دشوارتر می‌کند. مسئله اصلی اقتصاد جهانی در سال‌های پیش رو، انتخاب میان فناوری و امنیت یا میان رشد و ثبات نیست. بلکه چگونگی مدیریت هم‌زمان آن‌هاست. اگر سیاست خارجی به عرصه‌ای برای تشدید دائمی فشار و نمایش قدرت تبدیل شود، دولت‌ها ناچار خواهند بود هزینه بیشتری برای مهار پیامدهای همان سیاست‌ها بپردازند. اگر سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی نیز بدون توجه کافی به بازده واقعی، نیازهای انرژی و ریسک تأمین مالی پیش برود، موتور رشد می‌تواند به منبع تازه‌ای از بی‌ثباتی بدل شود و اگر بدهی‌ها در چنین شرایطی افزایش یابند، ظرفیت دولت‌ها برای واکنش به بحران بعدی محدودتر خواهد شد.

پرونده
زهرا سادات آفرینی



پنهان کاری تریلیون دلاری ترامپ در بودجه پنتاگون

بخش مهمی از بودجه پنتاگون تحت عناوینی مانند ایمنی تأسیسات هسته‌ای دفاعی و مهندسی، هزینه گارد ساحلی یا هزینه‌های بلندمدت نیروی انسانی در وزارتخانه‌هایی مانند انرژی، امنیت داخلی یا حتی وزارتخانه‌های کار، دادگستری، ناسا و چند نهاد دیگر پنهان شده که مجموع بالقوه هزینه‌های نظامی در سال ۲۰۲۷ را به دست‌کم ۲/۶ تریلیون دلار خواهد رساند

ترامپ، با پخش کردن یک تریلیون دلار از هزینه‌های نظامی میان نهادهای مختلف دولتی، این هزینه‌ها را در بودجه پیشنهادی از دید عموم پنهان می‌کند. به این دلیل، هیچ‌کس نمی‌تواند، دقیقاً بگوید در بودجه متورم پنتاگون چه می‌گذرد و رقم واقعی چقدر است. به هر حال، وزارت دفاع ایالات‌متحده تاکنون هرگز نتوانسته یک حسابرسی کامل را با موفقیت انجام دهد. فقط می‌دانیم که این بودجه مملؤ از هزینه‌های فاجعه‌بار و کلان است. موشک‌های تاماهاک ۲/۲ میلیون دلاری در این بودجه وجود دارند؛ همان موشک‌هایی که در حمله‌ای که مارس گذشته رخ داد، بیش از ۱۵۰ غیرنظامی ایرانی که بیشترشان دانش‌آموز بودند، را کشتند. همچنین ناوشکن‌های نیروی دریایی کلاس زوموالت که در ابتدا به‌عنوان گزینه‌ای مقرون‌به‌صرفه با هزینه ۱/۵ میلیارد دلار برای هر فروند معرفی می‌شدند اما اکنون هزینه هر یک برای مالیات‌دهندگان امریکایی به ۱۰ میلیارد دلار رسیده است. علاوه بر این، مبالغ نامعلومی از بودجه وزارتخانه‌ای که پیت هگست آن را اداره می‌کند، صرف پر کردن جیب اینفلوئنسرهای اینترنتی شده است. بله، چنین چیزی واقعاً اتفاق افتاده است و در نهایت، همه این هزینه‌ها بر عهده مالیات‌دهندگان امریکایی است. پنتاگون در اوایل سال جاری، به‌طور مخفیانه، تعدادی از نظامیان بازنشسته محافظه‌کار را که دنبال کنندگان زیادی در فضای مجازی داشتند، برای ایفای نقش‌هایی نامشخص استخدام کرد. برای نمونه، «کورت شلیشتر» سرهنگ بازنشسته ارتش که بیش از ۶۲۰ هزار دنبال‌کننده در شبکه اجتماعی ایکس دارد.

افزایش تریلیون دلاری رقم واقعی

گزارش‌های خبری وجود دارد که می‌گویند بودجه نظامی امریکا در سال آینده (۲۰۲۷)، در صورت تحقق خواسته دونالد ترامپ، به ۱/۵ تریلیون دلار خواهد رسید، اما این گزارش‌ها هم در بهترین حالت گمراه‌کننده‌اند. اگر پیشنهاد ترامپ تصویب شود، رقم واقعی می‌تواند دست‌کم یک تریلیون دلار بیشتر باشد. داده‌ها نشان می‌دهند که حتی پیش از این نیز بودجه نظامی امریکا در آخرین سال مالی کامل، یعنی سال ۲۰۲۵، بین ۱/۵ تا ۱/۸ تریلیون دلار بوده است درخواست‌های بودجه‌ای ترامپ ۷۸۱ میلیارد دلار دیگر به این رقم اضافه خواهد کرد و مجموع بالقوه هزینه‌های نظامی در سال ۲۰۲۷ را به دست‌کم ۲/۵۸۱ تریلیون دلار خواهد رساند. اگر کنگره کل پیشنهاد بودجه ترامپ را تصویب کند، هزینه‌های نظامی حدود ۷۵ درصد از بودجه اختیاری تحت کنترل کنگره را به خود اختصاص خواهد داد. گزارش جدید پروژه نظارت بر دولت (**POGO**) مطالعات قبلی را با پنج روش متفاوت برای محاسبه بودجه واقعی نظامی تلفیق کرده است. این گزارش نشان می‌دهد، بر سر حداقل ۱/۵ تریلیون دلار بودن هزینه‌های نظامی اجماع وجود دارد و در سه روش از پنج روش، برآوردهای مشابهی در محدوده ۱/۷ تا ۱/۸ تریلیون دلار به دست آمده است.

توسل به ترفندهای حسابداری

آشکارترین محل پنهان کردن هزینه‌های نظامی به وسیله کنگره و قوه مجریه، بودجه وزارت انرژی امریکا است. مالیات‌دهندگان در این بخش با صورت‌حساب زرادخانه تسلیحات هسته‌ای امریکا مواجه می‌شوند؛ زرادخانه‌ای که در سال ۲۰۲۵ حدود ۳۳/۵ میلیارد دلار هزینه داشته است. وزارت جنگ این تسلیحات را کنترل و مستقر می‌کند و هزینه آنها به‌درستی باید بخشی از بودجه این وزارتخانه باشد، نه اینکه در بودجه وزارت انرژی گنجانده شود. ۳۰۰ میلیون دلار دیگر از هزینه‌های تسلیحات هسته‌ای نیز در بودجه هیئت ایمنی تأسیسات هسته‌ای دفاعی و مهندسی ارتش پنهان شده است؛ در نتیجه مجموع این هزینه‌ها به نزدیک ۳۴ میلیارد دلار می‌رسد. مالیات‌دهندگان مبالغ هنگفتی را برای امور نظامی از طریق وزارت امور کهنه‌سربازان و بودجه‌های مرتبط هزینه می‌کنند. وجود یک نهاد جداگانه برای امور کهنه‌سربازان نوعی ترفند حسابداری است که باعث می‌شود مردم تصور کنند این هزینه‌ها «نظامی» نیستند درحالی که این نگاه، درست نیست.

مجموعه‌ای از هزینه‌های پنهان

بودجه وزارت امور کهنه‌سربازان، ۳۸۹/۸ میلیارد دلار دیگر به مجموع هزینه‌ها اضافه می‌کند. نزدیک به ۴ میلیارد دلار دیگر از هزینه‌های بلندمدت نیروی انسانی نیز در بودجه وزارتخانه‌های کار، دادگستری و چند نهاد دیگر پنهان است. در مجموع، این مبالغ به رقم تکان‌دهنده ۳۹۳/۳ میلیارد دلار می‌رسند. هزینه‌های یک شاخه کامل از نیروهای مسلح، یعنی گارد ساحلی، به جای وزارت جنگ، در بودجه وزارت امنیت داخلی پنهان شده است. با حذف فعالیت‌های غیرنظامی، مانند ارتقای ایمنی قایق‌ها و پاک‌سازی لکه‌های نفتی، هزینه‌های گارد ساحلی نزدیک به ۱۴ میلیارد دلار به مجموع بودجه نظامی اضافه می‌کند. هزینه‌های اضافی وزارت امنیت داخلی برای برنامه‌های مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی، آمادگی در برابر تهدیدات رادیولوژیک، امنیت سایبری و سایر هزینه‌های نظامی نیز کمی کمتر از ۳ میلیارد دلار است؛ در مجموع، این رقم به ۱۶/۸ میلیارد دلار می‌رسد. بخش عمده هزینه‌های نظامی همچنان در بودجه وزارت جنگ قرار دارد؛ بودجه‌ای که هزینه نیروهای مسلح و سایر بخش‌های گسترده بروکراسی پنتاگون را تأمین می‌کند، از جمله تسلیحات، حقوق، بخشی از مزایا، ساخت‌وساز نظامی، سوخت، تعمیر و نگهداری، هزینه‌های عملیاتی و موارد بسیار دیگر. وزارت جنگ به‌تنهایی در سال ۲۰۲۵ مبلغ ۱/۲۷۳ تریلیون دلار هزینه کرده است. پنتاگون همچنین ۴۸۰ میلیون دلار دیگر را کنترل کرده که در بودجه وزارت خارجه، آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده و وزارت حمل‌ونقل پنهان شده بود. با احتساب ۴۴۴/۸ میلیارد دلار که پیش‌تر محاسبه شد، مجموع هزینه‌های نظامی به ۱/۷۱۸ تریلیون دلار می‌رسد. این رقم بیش از دو برابر بودجه نظامی اعلام‌شده معمول برای سال ۲۰۲۵ است؛ یعنی ۸۵۰ میلیارد دلاری که کنگره برای وزارت جنگ اختصاص داده بود.

پنهان کاری دولتی

درحالی که بودجه وزارت جنگ شامل منابع محرمانه‌ای برای سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (**CIA**)، آژانس امنیت ملی (**NSA**) و دیگر نهادهای اطلاعاتی است، ممکن است دولت بخش بیشتری از هزینه‌های اطلاعاتی را در نقاط دیگری پنهان کرده باشد. تحقیقات فضایی ناسا نیز شامل فعالیت‌های نظامی قابل توجهی است که می‌تواند ۱۰/۵ میلیارد دلار دیگر به هزینه‌ها اضافه کند. برخی نیز ۱/۹ میلیارد دلار از حقوق و هزینه‌های عملیاتی **FBI** را که در بودجه وزارت دادگستری قرار گرفته است، در زمره هزینه‌های نظامی محسوب می‌کنند. شماری از کارشناسان، بخش بسیار بزرگ‌تری از هزینه‌های وزارت امنیت داخلی را نیز هزینه نظامی تلقی می‌کنند که دست‌کم ۲۱۶/۹ میلیارد دلار دیگر به هزینه‌ها اضافه می‌کند. روش‌های محاسبه جایگزین همچنین ۲۱۱/۹ میلیارد دلار پرداخت بهره بابت بیش از ۴۰ تریلیون دلار بدهی ملی را در نظر می‌گیرند. برآوردهای محافظه‌کارانه گزارش **POGO** که بودجه سال مالی ۲۰۲۵ را بین ۱/۵ تا ۱/۸ تریلیون دلار تخمین می‌زند، نشان می‌دهد که بودجه واقعی نظامی در سال ۲۰۲۷، در صورت موافقت کنگره با خواسته ترامپ، می‌تواند به ۲/۶ تریلیون دلار برسد. این رقم شامل افزایش درخواست‌شده ۷۸۱ میلیارد دلاری است که شامل ۵۰۰ میلیارد دلار برای وزارت جنگ، ۷۰ میلیارد دلار برای جنگ ایران، ۱۴۴/۹ میلیارد دلار برای امور کهنه‌سربازان، ۵۳/۹ میلیارد دلار برای تسلیحات هسته‌ای و ۱۲/۵ میلیارد دلار برای گارد ساحلی است؛ و این تازه بدون احتساب سایر اشکال کوچک‌تر هزینه‌های پنهان پنتاگون است. در شرایطی که ترامپ خواهان بالاترین بودجه نظامی در تاریخ جهان است و مردم همچنان از پیامدهای جنگ او با ایران رنج می‌برند ــ جنگی که هزاران نفر را کشته و به آنها آسیب وارد کرده، قیمت بنزین و مواد غذایی را افزایش داده و خطر وارد آمدن خسارات فاجعه‌بارتر در سراسر جهان را افزایش داده است. زمان آن رسیده که بحثی آگاهانه درباره میزان واقعی هزینه‌ای که کشور باید صرف امور نظامی خود کند، شکل بگیرد.

دیوید واین

اول اکتبر ۲۰۲۶ - اینترسپت